

# مقایسه تطبیقی مفهوم کون و فساد نزد ارسطو و ابن سینا

اصغر سلیمی نوه<sup>۱</sup>، گودرز شاطری<sup>۲</sup>

## چکیده

رساله کون و فساد از گروه رساله‌های مربوط به طبیعت است که ارسطو آن را در حدود سالهای ۳۴۷ تا ۳۳۵ قبل از میلاد تألیف کرده است. این رساله مشتمل بر دو کتاب میباشد: در کتاب اول ارسطو کون<sup>۳</sup> و فساد<sup>۴</sup> را خصوصیت اساسی اجسام تحت‌القمر معرفی کرده است. استحاله، نمو و ذبول، مماسه، فعل و انفعال و اختلاط، از دیگر خصوصیات اجسام تحت‌القمر هستند که کاملاً از نگاه ارسطو از یکدیگر متمایز میباشند.

ارسطو کون و فساد مطلق را رد میکند و نظریه امیدوکلس که کون و فساد را با استحاله یکی گرفته است نیز مورد انتقاد قرار میدهد. کتاب دوم عمدتاً به بررسی عمیق چهار عنصر اولیه (آب، خاک، هوا و آتش)، ماهیت آنها و نحوه تبدیل

۱۱۹

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان (نویسنده مسئول)؛

Pajohesh\_salimi@yahoo.com

۲. استادیار گروه روانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رامهرمز

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۴ تاریخ تأیید: جلسه هیئت تحریریه ۹۴/۳/۱۲

3. genesis

4. phthra



متقابل آنها اختصاص دارد. ارسطو معتقد است که عناصر نخستین بصورت مستدیر از یکدیگر بوجود می‌آیند و هیچکدام بر دیگری مقدم نیست. ابن‌سینا موجودات عالم را به چهار دسته عقول یا ملائکه، نفوس ملکی و اجرام فلکی، و اجسام عالم کون و فساد تقسیم کرده است. او امتیاز وجودی بین مجردات و موجوداتی که توأم با ماده‌اند و در حال کون و فسادند را با امتیاز نجومی بین افلاک و عالم تحت‌القمر منطبق ساخته که در این موضوع از ارسطو پیروی کرده است. در نوشتار حاضر موضوع کون و فساد در اجسام از نگاه ارسطو و ابن‌سینا مورد تحلیل قرار می‌گیرد و میزان تأثیرپذیری ابن‌سینا از ارسطو و نیز ابداع شیخ‌الرئیس در این زمینه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** کون، فساد، استحاله، نمو و ذبول، عناصر چهارگانه، ارسطو، ابن‌سینا

\* \* \*

#### مقدمه

اساساً بحث طبیعیات جزء لاینفک مباحث هر فیلسوفی می‌باشد و چه بسا اگر فیلسوفی به طبیعیات نپردازد، همواره با اشکالاتی مواجه خواهد بود. طبیعیات ارسطویی اگرچه ریشه در پیش‌سقراطیان دارد، اما وی انتقادات شدیدی نیز به آنها دارد و نظریه‌های ابداعی خود را بصورت منظم و منطقی و استدلالی مطرح می‌کند. عمده فلاسفه اسلامی نیز در طبیعیات قدیم پیشرو مشرب ارسطو بوده‌اند و ضمن نقد و بررسی نظریات ارسطو مطالب جدیدی را به آن افزوده‌اند. از مشهورترین آثار ارسطو، رساله‌های مربوط به طبیعیات است که شامل رساله در کون و فساد<sup>۱</sup> و در آسمان<sup>۲</sup> و فیزیک<sup>۳</sup> و کائنات جو می‌باشد.

ارسطو این رسائل را در فاصله سالهای ۳۴۷ تا ۳۳۵ قبل از میلاد زمانی که به توصیه استاد خود افلاطون، ترک وطن کرده و در شهر تروآس<sup>۴</sup> در شمال غربی ۱۲۰ آسیای صغیر میزیست، تألیف نموده است.

1. *peri genesis kai phthoras*
2. *peri ouranou*
3. *physic*
4. Troas



## ۱. کون و فساد از نگاه ارسطو

رساله در کون و فساد مکمل دو کتاب اول رساله در آسمان است. رساله در آسمان شامل چهار کتاب میباشد که کتابهای اول و دوم جواهر محسوس ابدی را بررسی میکنند و عنصر آنها اثیر<sup>۱</sup> است. آسمان اول، ستارگان افلاک سیاره‌یی و سیارات در مجموع آسمان بمعنای اخص را شکل میدهند و همگی اجسام محسوس ابدی هستند و عنصر آنها نیز اثیر است که جسمی مرکب از ماده و صورت است. ارسطو در کتاب دوم در کون و فساد نظام نجومی خود را که تا حدی نزدیک به نظام نجومی اودوکسوس<sup>۲</sup> و نظام نجومی کالیپوس<sup>۳</sup> است شرح میدهد. موضوع کتابهای سوم و چهارم جهان تحت القمر است. ارسطو در کون و فساد به بررسی اجسام تحت القمر و خصوصیات اساسی این اجسام از قبیل کون، فساد، استحاله<sup>۴</sup>، نمو<sup>۵</sup>، ذبول<sup>۶</sup>، مماسه<sup>۷</sup>، فعل<sup>۸</sup> و انفعال<sup>۹</sup> پرداخته است. وی در کتاب دوم به بررسی عمیق چهار عنصر ماهیت آنها و تبدل متقابلشان پرداخته است. ارسطو معتقد است که تعداد عناصر متناسب با تعداد کیفیات عنصری است و چون تعداد کیفیات عنصری به چهار مورد تقلیل پیدا میکند و به حکم طبیعت خود نمیتوانند دو به دو با هم جمع شوند، ازاینرو تعداد عناصر نیز به چهار مورد ختم میشود. این عناصر بصورت مستدیر از یکدیگر بوجود می‌آیند بنابراین هیچکدام بر دیگری مقدم نیستند. این کتاب با بحثی درباره علل کون و حرکت مستدیر آن پایان مییابد.

### الف) کون و فساد متمایز از استحاله است

باعتماد ارسطو برخی از فیلسوفان قدیم معتقد بودند که کون مطلق<sup>۱۰</sup> همان استحاله است و برخی دیگر برآنند که استحاله و کون دو چیز متفاوت هستند. کسانی که میگویند جهان هستی یک ماده واحد است و همه چیزها از یک عنصر

1. ether
2. Eudoxos
- ۱۲۱ 3. callippos
4. *alloiosis*
5. growth
6. diminution
7. contact
8. passion
9. patient
10. *genesis aplos*



واحد پدید آمده‌اند، لاجرم باید بپذیرند که کون همان استحاله است و آنچه بوجود آمده چیزی است که بر اثر استحاله حاصل شده است. اما کسانی که ماده چیزها را متکثر میدانند - مانند امپدوکلس<sup>۱</sup>، آناکساگوراس<sup>۲</sup> و لئوکیپوس<sup>۳</sup> - معتقدند که کون و استحاله دو چیز متمایز از یکدیگرند. ولی بنظر ارسطو آناکساگوراس دچار تناقض شده است. از یک طرف میگوید که بوجود آمدن و از میان رفتن با استحاله یافتن یک چیز است و در جای دیگر معتقد است که عناصر متکثرند. طالس، آناکسیمنس و آناکسیمندروس معتقدند که همه چیزها از یک عنصر واحد شکل گرفته‌اند و چون موضوع یا زیر نهاد<sup>۴</sup> همواره یکسان است و یک چیز واحد باقی میماند، ناگزیرند که کون و فساد را استحاله بدانند. اما برای فیلسوفانی که قائل به تکثر اجناسند استحاله با کون فرق دارد. زیرا از اجتماع و افتراق این اجناس است که کون و فساد حاصل میشود.

ارسطو خود معتقد است که کون غیر از استحاله است. استحاله تبدیل یک عنصر به عنصر دیگر بر پایه یک زیر نهاد واحد است. ارسطو نظریه امپدوکلس را که در آن استحاله را با کون یکی گرفته است رد میکند. زیرا از نظر امپدوکلس اولاً، تبدیل یک عنصر به عنصر دیگر امکانپذیر نیست؛ یعنی ممکن نیست که از آتش، آب و از آب، خاک پدید آید و هیچ چیز سفیدی هم ممکن نیست سیاه شود و هیچ چیز نرمی هم ممکن نیست سخت گردد. ثانیاً، اگر عنصری به عنصر دیگر تبدیل شود بسبب آن است که اجزاء یک چیز واحد بر اثر بعضی تفاوتها و بعضی کیفیات جدا شده‌اند. امپدوکلس معتقد است که همه اجسام از عناصری ساخته شده‌اند که ممکن نیست به یکدیگر تبدیل شوند، اما این عناصر تحت تأثیر مهر<sup>۵</sup> جمع میشوند و جسم را میسازند و زمانی که کین<sup>۶</sup> فرمانروا شود این عناصر از هم جدا میشوند و در واقع جسم متلاشی میگردند و بصورت عناصر چهارگانه درمی‌آیند. این تنازع میان مهر و کین در اجسام همواره وجود دارد.

ارسطو بیان میکند که در حقیقت کون و فساد مطلق از اجتماع و افتراق حاصل نمیشود، بلکه هنگامی صورت میگیرد که تغییر کامل چیزی به چیزی دیگر صورت میگیرد؛ این فیلسوفان گمان میکنند که هر تغییری از این نوع استحاله است و حال

1. Empedocles
2. Anaxagoras
3. Leucippus
4. substratum
5. *amitie* (love)
6. *haine* (strife)



آنکه در واقع تفاوتی در اینجا وجود دارد. در موضوع تغییر همواره باید بین تغییر از جهت صورت و تغییر از جهت ماده فرق گذاشت. هنگامی که تغییر در خود این عوامل مقوم روی می‌دهد کون یا فساد است، ولی هنگامی که در کیفیات شیء و بالعرض روی می‌دهد، استحاله است.<sup>(۱)</sup>

ارسطو میان کون و استحاله، تفاوت بارزی را مطرح می‌کند؛ اینکه در استحاله تغییر در کیفیات شیء واقع می‌شود، اما در کون که ظهور جوهر جدیدی است، تغییر در ماده و صورت مرکب روی می‌دهد. بنابراین، تغییر در امتداد همواره استحاله نیست. بعلاوه، ارسطو نه کون مطلق را قبول دارد و نه فساد مطلق را، بلکه آنچه قبول دارد تبدیل متقابل در بطن جوهر دائم بالفعل است. اگر کون بصورت مطلق باشد لازم است که از لاجرم مطلق حاصل شود و این با خلق از عدم برابر است و لازمه‌اش آن است که وجود از لاجرم قبلاً موجود پدید آید. همینطور فساد مطلق هم ممکن نیست؛ زیرا فساد به عدم رفتن نیست. کون و فساد اساساً تغییر در جوهر اشیاء است و اگر خود کون قسمی از اقسام تغییر باشد و تغییر در ذیل حرکت باشد، میتوان نتیجه گرفت که ارسطو قائل به نوعی تغییر در جوهر اشیاء بوده است. بعبارت دیگر، همانگونه که استحاله و نمو و ذبول را تغییر در مقولات عرضی دیگر فرض نموده است، کون را تغییر در مقوله جوهر فرض نموده است و این یعنی حرکت جوهری.

ارسطو در خصوص استحاله و تفاوت آن با کون می‌گوید: «استحاله هنگامی واقع می‌شود که زیرنهاد، یعنی زیرنهاد محسوس [همانگونه که هست] باقی میماند ولی کیفیات آن، اعم از اینکه اضداد باشند یا بینابین آنها، تغییر می‌یابند؛ مثلاً بدن سالم است، بعد بیمار می‌شود، ولی همچنان بدن باقی میماند و یا مفرغ گرد است، بعد گوشه‌دار می‌شود ولی همچنان مفرغ باقی میماند. اما هنگامی که چیزی بعنوان یک کل تغییر می‌کند و هیچ چیز محسوسی بعنوان زیر نهاد، آنگونه که بود باقی نمیماند - مثلاً هنگامی که نطفه بعنوان یک کل به خون، یا آب به هوا، یا هوا بعنوان یک کل به آب تغییر می‌یابد - چنین تغییری کون جوهری و فساد جوهری دیگر است.»

### ب) نمو و ذبول

۱۲۳

منظور و مراد ارسطو از انواع تغییر و حرکت آن است که اگر تغییر برحسب جوهر لحاظ گردد؛ یعنی جوهری بالقوه به جوهری بالفعل تبدیل شود، کون خواهد بود. اگر تغییر برحسب مقدار باشد؛ یعنی تغییر ضدی به ضدی دیگر در مقوله کمیت صورت گیرد، نمو و ذبول خواهد بود و اگر تغییر برحسب کیفیت باشد، یعنی تغییری حالتی به حالتی دیگر در مقوله کیفیت باشد، استحاله خواهد بود.<sup>(۲)</sup>



نمو و ذبول زمانی حاصل میشود که تغییر در وضع شیء صورت بگیرد بی آنکه مکان آن تغییر کند؛ مانند فلزی که کوفته میشود یا کشیده میشود در حالی که خود بر جای میماند اجزاء آن تغییر مکان میدهند. بنابراین، اجزاء چیزی که نمو مییابد پیوسته جای بیشتری میگیرند و اجزاء چیزی که ذبول مییابد پیوسته جای کمتری میخواهند. ارسطو سه شرط برای نمو ذکر میکند که عبارتند از:

اولاً، هر یک از اجزاء مقداری که نمو میکند خود نیز بزرگتر میشود؛ مثلاً اگر گوشت است که نمو میکند، هر یک از اجزاء گوشت بزرگتر میشود. ثانیاً، نمو با پیوستن چیزی حاصل میشود و ثالثاً، چیزی که نمو میکند [خود] حفظ میشود و باقی میماند. زیرا در حالی که چیز معروض کون یا فساد مطلق خود باقی نمیماند، چیزی که نمو میکند یا استحاله مییابد در طی استحاله یا در طی نمو یا ذبول در اینهمانی خود باقی میماند.<sup>(۳)</sup>

ارسطو جهت پاسخ به این سؤال که علت نمو چیست، سه فرض را مطرح میکند: فرض اول این است که نمو ناشی از پیوستن امر جسمانی است. این فرض باطل است، زیرا لازم می‌آید که دو جسم باشد یکی نمو کند و یکی موجب نمو نمو آن شود و همچنین لازم می‌آید که دو جسم یک محل را اشغال کنند. فرض دوم این است که نمو ناشی از پیوستن امر غیرجسمانی است. این فرض نیز پذیرفتنی نیست، زیرا لازم می‌آید که خلایقی در حالت مفارق وجود داشته باشد. فرض سوم آن است که علت نمو ناشی از چیز نمو یابنده باشد که بصورت بالقوه وجود دارد:

پس چیزی که مایه نمو چیز دیگر میشود چگونه باید باشد. واضح است که باید بالقوه چیزی باشد که نمو میکند و اگر آن چیز [که نمو میکند] مثلاً گوشت باشد [چیزی که مایه نمو آن میشود] باید بالقوه گوشت باشد. پس باید بالفعل چیز دیگری سوای چیز نمو یابنده باشد.<sup>(۴)</sup>

ج) مماسه

۱۲۴

تعریفی که ارسطو از مماسه ارائه میکند این است:

بطور کلی اجسامی مماس با یکدیگرند که وضعی دارند و میان خود محرک و متحرکند و از سوی دیگر اجسامی میان خود محرک و متحرکند که میان خود فعل و انفعال داشته باشند.<sup>(۵)</sup>



ارسطو این مقوله را فقط به چیزهایی نسبت میدهد که دارای وضعند و وضع فقط متعلق به چیزهایی است که در جایی هستند. زیرا حتی به چیزهای ریاضی هم هنگامی که مماسه به آنها نسبت داده شود باید جا نسبت داده شود؛ اعم از اینکه در حالت مفارق وجود داشته باشند یا در هر حالت دیگری باشند.<sup>(۱)</sup> بطور کلی اجسام طبیعی جهان تحت‌القمر است که در جاییند و هر چیزی که دارای وضع باشد جایی را اشغال میکند. چنین اجسامی مماس با یکدیگر هستند؛ یعنی تماس متقابل دارند و یکی در دیگری تأثیر میکند. ارسطو دو نوع مماسه را از هم متمایز میسازد: مماس دو طرفه که مربوط به اجسام تحت‌القمر است و یکی فاعل و دیگری منفعل است و مماس یک طرفه که در آن صرفاً فاعلیت مطرح است و مربوط به فلک اول و محرک نخستین است. اما مقوله فعل و انفعال در امور ناهمانند و متفاوت بموجب طبیعت خود که فاعل و منفعلند صورت میگیرد؛ همچنین در امور همجنس نیز آنجایی که همجنس از همجنس به حکم طبیعت خود تأثیرپذیر است. جسم از جسم، طعم از طعم و رنگ از رنگ تأثیر میپذیرد به همین خاطر میبینیم که آتش گرم میکند و چیز سرد سرد میکند و بطور کلی فاعل، منفعل را همانند خود میکند. از آنجایی که فاعل و منفعل ضد یکدیگرند، ارسطو کون را که همچون روندی است که به ضد می‌انجامد از مقوله فعل و انفعال میداند. زمانی که فاعل و منفعل از یک ماده واحد نباشند، فاعل تأثیر میکند بی‌آنکه خود متأثر شود؛ مانند پزشکی که درمان میکند بی‌آنکه خود از بیمار تأثیر پذیرد. بنابراین، در میان قوای فاعلی آنهایی که صورتشان داخل در ماده نیست، تأثیرناپذیرند و آنهایی که صورتشان داخل در ماده است، تأثیرپذیرند.

#### د) عناصر چهارگانه

ارسطو در کتاب دوم از رساله کون و فساد به دو سؤال اساسی پرداخته است: اول آنکه آیا عناصر چهارگانه واقعاً وجود دارند و وجود ازلی دارند یا اینکه آنها حادثه هستند. نحوه وجود آمدن آنها چگونه است و آیا از یکدیگر بوجود می‌آیند یا اینکه از یک عنصر نخستین بوجود می‌آیند. پاسخ اولیه ارسطو این است که اولاً، عناصر فقط بصورت تعینات ماده نخستین<sup>۱</sup> وجود دارند و ثانیاً، عناصر بصورت مستدیر از یکدیگر بوجود می‌آیند و ازاینرو هیچکدام مقدم بر دیگری نیستند. ارسطو تعبیر عناصر را برای شکلدهنده اجسام، یک تعبیر مجازی دانسته و نسبت آن

1. protehule

را شبیه به حروف برای کلمات دانسته است. فیلسوفان پیش سقراطی معتقد بودند که ماده‌یی که زیرنهاد اجسام محسوس است، امری مادی است و مجموع آنها یعنی آب، خاک، هوا و آتش را بعنوان مبادی و عناصر موجودات لحاظ کرده‌اند. ارسطو معتقد است که باید ماده‌یی را مبدأ و نخستین بدانیم که اولاً، مفارق نباشد و ثانیاً، زیرنهاد اضداد باشد:

باید ماده‌یی را مبدأ و نخستین بدانیم که در عین آنکه مفارق نیست، زیرنهاد اضداد است؛ زیرا نه گرم ماده سرد است و نه سرد ماده گرم، بلکه زیرنهاد است که ماده این هر دو ضد است. بنابراین، مبدأ در درجه نخست چیزی است که بالقوه جسم محسوس است و در درجه دوم، اضداد است (مقصودم مثلاً گرما و سرماست) و در درجه سوم آتش، آب و دیگر عناصر مانند آنهاست.<sup>(۷)</sup>

ارسطو در اینکه کدام اضداد مبدأ اجسام هستند و تعداد آنها چندتا است معتقد است که تنها اضدادی که محسوس و قابل لمس باشند و ادراک آن با مماسه صورت گیرد، میتواند بعنوان مقوم صور و مبادی اجسام قرار گیرد و تعداد آنها را در تحلیل عقلانی چهارتا بیشتر نمیداند که عبارتند از خشکی، تری، گرمی و سردی:

واضح است که، نه همه اضداد، بلکه فقط اضداد مربوط به مماسه مقوم صور و مبادی اجسامند. درحقیقت، از جهت تضاد - البته تضاد قابل لمس - است که اجسام نخستین با هم تفاوت دارند. به همین سبب است که نه سفیدی و نه سیاهی، نه شیرینی و نه تلخی و همچنین نه هیچ کیفیتی متعلق به اضداد محسوس دیگر به هیچوجه مقوم عنصری نیست.<sup>(۸)</sup>

ارسطو اضداد مربوط به لامسه را اینگونه برمی‌شمرد:

گرم، سرد؛ خشک، تر؛ سنگین، سبک؛ سفت، شل؛ لزج، ترد؛ هموار، ناهموار؛ درشت، نرم. از میان اینها درشت و نرم، لزج و ترد، سفت و شل را از مشتقات تر و خشک میداند؛ چرا که انبساط‌پذیری خاصیت «تر» است (زیرا خود شکل معینی ندارد و باسانی حدپذیر است و خود را با هر چیزی که با آن تماس داشته باشد تطبیق میدهد) و «نرم» نیز انبساط‌پذیر است، زیرا مرکب از اجزاء ریز است و چیزی که مرکب از اجزاء ریز باشد انبساط‌پذیر است. درشت مشتق از خشک است، لزج مشتق از تر است و ترد مشتق از خشک است. شل مشتق از تر است و سفت نیز مشتق از خشک است زیرا سخت



منجمد است و منجمد هم خشک است. حتی نمناک و خشکیده نیز ضد تر و خشک هستند. از اینرو، همه اضداد قابل تأویل به چهار کیفیت اولیه اند و این چهار کیفیت دیگر به چیز دیگری قابل تأویل نیستند؛ نه گرم در ذات خود تر یا خشک است و نه تر در ذات خود گرم یا سرد است و نه سرد در ذات خود تر یا خشک و نه خشک در ذات خود گرم یا سرد است.<sup>(۹)</sup>

ارسطو معتقد است که تعداد عناصر که چهارتاست متناسب با تعداد کیفیات عنصری<sup>۱</sup> است و این چهار کیفیت در مجموع شش زوج را تشکیل می‌دهند، به این نحو که گرم - خشک؛ گرم - تر؛ گرم - سرد؛ سرد - خشک؛ سرد - تر؛ خشک - تر، ولی زوجهای گرم - سرد و خشک - تر متضاد با یکدیگرند، بنابراین تعداد زوجهای کیفیات عنصری بالغ بر چهارتاست و این چهار زوج متعلق به اجسامیند که بسیط بنظر می‌آیند یعنی آتش، هوا، آب و خاک. در واقع آتش گرم و خشک است، هوا گرم و تر است، آب سرد و تر است و خاک سرد و خشک است. ارسطو معتقد است که این عناصر گونه‌ی اختلاط و ترکیب در خود دارند و از اینرو آنها را بسیط محض نمی‌داند و می‌گوید: اجسام بسیط محض اگرچه بلحاظ طبیعت با آنها از یک جنسند ولی با این عناصر یکی نیستند؛ مثلاً جسم بسیط مطابق با آتش صورت آتش دارد ولی آتش نیست، همینطور جسم بسیط مطابق با هوا صورت هوا دارد ولی هوا نیست. مشخصه اصلی هر کدام از این عناصر اینگونه است که هوا بیشتر تر است تا گرم، خاک بیشتر خشک است تا سرد، آب بیشتر سرد است تا تر، آتش بیشتر گرم است تا خشک. آب و هوا عناصر میانی هستند و آتش و خاک بعنوان «عناصر کرانی»<sup>۲</sup> و نابترین عناصر هستند.

### ه) تبدل عناصر

ارسطو از سه نوع تبدل سخن بمیان آورده و تبدیل شدن عناصر به یکدیگر را بصورت مستدیر معرفی کرده است. وی آن عامل اصلی در تبدیل شدن یک عنصر به عنصر دیگر را تحت عنوان عامل مکمل قابل تبدیل معرفی کرده است. این عامل در برخی چیزها شدت دارد و در برخی چیزها ضعیفتر است، اما به هر حال، تبدل وابسته به این عامل میباشد. آسانترین و سریعترین تغییر آن است که یک عنصر به

۱۲۷

1. stoikheia
2. elements extremens



عنصری دیگر تبدیل شود یا بگونه‌یی با تحول فقط یک کیفیت عنصری به ضد آن بصورت متوالی همراه گردد:

مثلاً اگر فقط یکی از دو کیفیت آتش تبدیل یابد از آن (یعنی از آتش) هوا حاصل میشود (زیرا آتش گرم و خشک است، در حالی که هوا گرم و تر است، پس اگر تر بر خشک غلبه کند، آب خواهیم داشت)؛ از هوا نیز آب حاصل میشود، اگر سرد بر گرم غلبه کند. (زیرا هوا گرمتر است در حالی که آب سردتر است، پس اگر گرمی تبدیل یابد آب خواهیم داشت)؛ به همین طریق از خاک آب حاصل خواهد شد و از خاک آتش، زیرا آنها دو به دو «عوامل مکمل قابل تبادل» دارند. درحقیقت، آب تر و سرد است و خاک سرد و خشک، پس اگر تر مغلوب شود، خاک خواهیم داشت و نیز چون آتش خشک و گرم است و خاک سرد و خشک، اگر سرد از میان برود، آتش از خاک پدید خواهد آمد.<sup>(۱۰)</sup>

نوع دوم تبدیل که نیاز به زمان طولانیتری دارد، تبدیل آتش به آب و هوا به خاک و تبدیل آب به آتش و خاک به هواست. در این حالت برای اینکه آب از آتش پدید آید باید هم سرد و هم تر از میان بروند و اگر خاک بخواهد از هوا پدید آید، باید هم سرد و هم خشک از میان بروند. نوع سوم تبدیل آن است که یک کیفیت از هر یک از این دو عنصر از میان برود:

اما از آتش بعلاوه آب متناوباً هوا و خاک، و از هوا و خاک متناوباً آتش و آب پدید می‌آید. زیرا هنگامی که سردی آب و خشکی آتش از میان برود هوا پدید خواهد آمد (چه گرمی آتش و چه تری آب باقی میماند) ولی هنگامی که گرمی آتش و تری آب از میان برود خاک بوجود خواهد آمد، زیرا خشکی آتش و سردی آب باقی میماند همچنین به همین طریق، آتش و آب از مجموع هوا و خاک پدید خواهد آمد، چون هنگامی که گرمی هوا و خشکی خاک از میان برود، آب پدید خواهد آمد (زیرا تری هوا باقی میماند و سردی خاک) ولی هنگامی که تری هوا و سردی خاک از میان برود، آتش پدید خواهد آمد، زیرا گرمی هوا و خشکی خاک باقی میماند.<sup>(۱۱)</sup>

۱۲۸

ارسطو سه نوع تبدیل را از مصادیق کون تلقی کرده و معتقد است که ماده اجسام طبیعی چه یک عنصر باشد یا بیشتر اما همه عنصر اجسام نمیتواند هوا باشد یا آتش یا خاک یا آب. زیرا تبدیل همواره از ضدی به ضدی صورت میگیرد، حال



اگر عنصر همه اجسام هوا باشد و رد تبدل هوا باقی بماند، این استحاله خواهد بود نه کون. بنابراین، محال است که یکی از عناصر، برای بقیه مبدأ باشد، عناصر کرانه (آتش و خاک) مبدأ نیستند، چون در آنصورت همه عناصر یا آتش خواهند بود یا خاک و این قول به این می‌انجامد که همه چیز از آتش یا خاک درست شده است. عناصر میانه هم نمیتوانند مبدأ باشند، چون در آنصورت تبدل عناصر بصورت مستدیر نخواهد بود و ناگزیر از پیش رفتن تا بینهایت خواهیم بود. برخی معتقدند هوا رو به بالا که می‌رود تبدیل به آتش میشود و رو به پایین که می‌رود تبدیل به آب میشود و آب هم رو به بالا که می‌رود تبدیل به هوا میشود و رو به پایین که برود تبدیل به خاک میشود. ارسطو میگوید اگر این نظریه را بپذیریم در آنصورت تعداد عناصر بینهایت میشود و تعداد ضدهای متعلق به یک عنصر نیز به بینهایت خواهد رسید. در نتیجه، تبادل برخی عناصر به یکدیگر صورت نمیگیرد.<sup>(۱۲)</sup>

او معتقد است همه اجسام مرکب دربردارنده این چهار عنصر هستند و حتی در متشاکلها (هیكل موجودات جاندار) این عناصر وجود دارند. ازاینرو، هر قطعه‌یی از متشاکلها را که برداریم این چهار عنصر در آن یافت میشود. اما در اجسام مختلط، عنصر مرکزی خاک است، زیرا هر جسمی در مکان خاص خود قرار دارد و عنصر آب هم در اجسام مرکب وجود دارد به این دلیل که آب باسانی حدپذیر است و مشخص‌کننده حدود جسم است و اگر خاصیت تری خاک از آن گرفته شود، از هم میپاشد. دو عنصر هوا و آتش نیز از اضداد خاک و آب هستند و چون کون اجسام مرکب ناشی از اضداد است. چون همه اجسام مرکب یکی از دو زوج اضداد کرانی را از قبل دربردارند، زوج دیگر را هم باید دربرداشته باشند؛ در نتیجه همه اجسام مرکب از چهار عنصر هستند.

## و) علل کون و فساد

ارسطو علل اربعه را بعنوان علت کون و فساد میدانند و میگوید: تعداد و ماهیت مبادی هر کونی با مبادی «چیزهای نخستین و ابدی»<sup>۱</sup> برابر و در جنس با آنها یکسان هستند. از این لحاظ، مبدئی بعنوان صورت در هر کونی وجود دارد و ماده ۱۳۹ که بعنوان قوه محض و قابل اضداد هست و نیست میباشد چیزی است که در چیزهای قابل کون هم میتواند نباشد. این علت مادی معین میکند که چیزی در زمانی باشد و در زمانی نباشد، اما ماده بتنهایی باعث پیدایش نمیشود، چون طبیعت

1. eternal and primary things

آن، فعل‌پذیری و حرکت‌پذیری است، پس نیاز به علت دیگری دارد که در اینجا ارسطو علت صوری را وارد میکند. صورت بعنوان محرک است، اما حرکت ابدی است؛ در نتیجه، کون هم بصورت مستمر و ابدی خواهد بود. زیرا در همه چیزها طبیعت همواره متوجه بهترین است و «بودن» بهتر از «نبودن» است. اما لازمه استمرار حرکت و کون آن است که جسمی باشد و همواره هم متحرک باشد و هم محرک و آن علت نهایی است. ارسطو حرکت خورشید در آسمان و قرب و بعد اجسام به آن را علت کون و فساد تلقی میکند؛ به این معنا که هرچه اجسام به خورشید بعنوان علت نهایی نزدیک باشند کون حاصل میشود و هرچه که دورتر باشند، فساد حاصل میشود:

کون و فساد طبیعی در مدت زمان یکسانی واقع میشوند. همچنین به همین سبب است که ادوار و زندگیهای انواع مختلف جانداران عددی دارند؛ عددی که آنها با آن بازشناخته میشوند، زیرا برای همه چیزها نظمی هست و هر زندگی و هر مدتی با دوری اندازه گرفته میشود.<sup>(۱۳)</sup>

ارسطو به ضروری بودن کون اشاره کرده و میگوید:

در حقیقت، اگر چیزی ضرورتاً باید باشد، آن چیز باید همواره در حال پدید آمدن باشد. زیرا آنچه باید ضرورتاً باشد، باید در عین حال همواره باشد، چه آنچه ضرورتاً باشد ممکن نیست نباشد. بنابراین، اگر چیزی ضرورتاً باشد، آن چیز ابدی است و اگر ابدی باشد، ضرورتاً هست. در نتیجه، اگر چیزی ضرورتاً باید باشد، کون آن ابدی باشد آن چیزی ضروری است.<sup>(۱۴)</sup>

همچنین ارسطو این ضرورت کون را بصورت مستدیر میدانند نه مستقیم و میگوید: ضرورت مطلق را در حرکت مستدیر و در کون به خط مستدیر باید یافت:

بنابراین پدید آمدن چیزی، اگر مطلق ضروری باشد، ضرورتاً به خط مستدیر است و به نقطه آغاز خود بازمیگردد، زیرا کون ضرورتاً باید یا حدی داشته باشد یا نداشته باشد، یا باید به خط مستقیم باشد یا به خط مستدیر. اما کون در شق اخیر (که باید یا به خط مستقیم باشد، یا به خط مستدیر) اگر باید ابدی باشد ممکن نیست که به خط مستقیم باشد زیرا در سلسله مستقیم ممکن نیست نقطه آغاز باشد، اعم از اینکه اعضای سلسله را متوجه پایین، بعنوان وقایع آینده تصور کنیم یا متوجه بالا، بعنوان وقایع گذشته. ولی کون

۱۳۰



(اگر باید ضروری باشد و در نتیجه ابدی باشد) باید نقطه آغازی داشته باشد.  
اگر محدود باشد ممکن نیست ابدی باشد. نتیجه میگیریم که کون باید  
ضرورتاً به خط مستدیر باشد.<sup>(۱۵)</sup>

## ۲. کون و فساد از نگاه ابن سینا

ابن سینا از تعالیم مشائی پیروی کرده و عالم را به دو منطقه افلاک و تحت القمر تقسیم نموده است، در حالی که در مکتب هرمتی، عالم واحدی بیش نیست که دارای کیفیات و خصوصیات اصلی متشابه می باشد. ابن سینا مانند ارسطو معتقد به حیّز طبیعی است و بنظر او حرکت در عالم کون و فساد بر اثر میل هر عنصر است به بازگشت به حیّز طبیعی آن عنصر.<sup>(۱۶)</sup> حیّز طبیعی آب، مافوق خاک است و هوا که از دو طبقه کلی تشکیل شده است؛ مافوق آب و آتش بین هوا و فلک قمر. باعتقاد ابن سینا تغییرات و تحولات در کره زمین بعلت از بین رفتن اعتدال اولیه میان عناصر است و این باعث بوجود آمدن اجسامی میگردد که هر یک کوشش میکنند به مکان اصلی خود بازگردند.

عالم کون و فساد که همان منطقه تحت القمر است ناحیه‌یی است که در آن صورت و ماده بنحو انفکاک ناپذیری با یکدیگر ترکیب یافته است. برعکس عالم علوی که عالم مجردات است، در جهان کون و فساد، هیچ صورتی بدون ماده و هیچ ماده‌یی بدون صورت وجود ندارد و همین لزوم ترکیب صورت و ماده است که باعث تحولات دائمی میشود. ماده یک صورت را رها میکند و صورت دیگری را میپذیرد و این جریان بی‌انتهای و بی‌پایان است.<sup>(۱۷)</sup> عالم تحت القمر همچنین در داشتن حرکات از افلاک که فقط حرکت مستدیر دارند ممتاز است.

### الف) عناصر اربعه در عالم تحت القمر

ابن سینا موجودات عالم را به چهار دسته «عقول» یا ملائکه، «نفوس ملکی»، «اجرام فلکی» و «اجسام عالم کون و فساد» تقسیم کرده است. او امتیاز وجودی بین مجردات و موجوداتی که توأم با ماده هستند و در حال کون و فسادند را با امتیاز ۱۳۱  
نجومی بین افلاک و عالم تحت القمر منطبق ساخته و در این زمینه از ارسطو پیروی کرده است. ابن سینا به نقش عناصر اربعه در شکلگیری موجودات عالم تحت القمر اشاره کرده و اذعان نموده است که همه موجودات عالم کون و فساد از چهار عنصر آتش و هوا و آب و خاک که هر یک دارای دو طبع است ترکیب یافته است (آتش گرم است و خشک، هوا گرم و تر، آب سرد و تر و خاک سرد و خشک)؛ «بدان که

اصغر سلیمی نوه، گودرز شاطری؛ مقایسه تطبیقی مفهوم کون و فساد نزد ارسطو و ابن سینا



آن جسم که بطبع بغایت گرم است، آتش است و آنچه بطبع بغایت سرد است، آب است و آنچه بغایت رونده است، هواست و آنچه بغایت فسرده است، زمین است...»<sup>(۱۸)</sup> کیفیات دیگر اشیاء از این طبایع سرچشمه میگیرند؛ چنانکه نرمی از رطوبت است و سفتی از یبوست.

چهار عنصر که اساس مرکبات این عالمند؛ از یک ماده که صور گوناگون میپذیرد، ترکیب شده‌اند و به این دلیل عناصر دائماً به یکدیگر مبدل میشوند. این تبدیل با طرد یک صورت و پذیرفتن صورت نوینی انجام میپذیرد. عالم کون و فساد همان منطقه تحت‌القمر است و در آن ماده و صورت همواره با هم هستند؛ بگونه‌یی که هیچ ماده‌یی بدون صورت و هیچ صورتی بدون ماده نیست. اما در عالم افلاک تنها صورت وجود دارد و از ماده خبری نیست و آنچه باعث تحولات دائمی موجودات عالم کون و فساد میشود، همان ترکیب ماده و صورت است.

ابن‌سینا همانند ارسطو معتقد است که عناصر دائماً به یکدیگر مبدل میشوند و این تبدیل با طرد یک صورت و پذیرفتن صورت جدید انجام میپذیرد:

باشد که کوزه را یخ سرد کنند و قطره‌های آب بر کنار کوزه گرد آید؛ چنانکه هرچند که از آن برگیری، دیگر مدد دهد و نشاید گفت که سبب آن تراویدن است، که اگر چنین بودی، آنجا بودی که تراویدن توانستنی بودن و نه چنین است، و اگر از تراویدن بودی، از آب گرم بیشتر بودی، که آب گرم لطیفتر است و به تراویدن اولیتر. پس این هواست که به استحالت آب شده است و همچنین بود که بر سر کوه‌های سرد هوای روشن از سرما ببندد و ابر شود، بی‌آنکه از جایی دیگر ابری برآید یا خاری از زمین برآید و ببینیم که آن ابر برف بیارد و باز هوا صافی شود، و بود که اگر بار باز آید و تواند بود و به دمیدن سخت آتش پدید آید بی‌آنکه آتشی آنجا بود و خداوندان حیات جسدهای سخت را که میان سنگ بود بگذارد تا آب شود همچنانکه آب ببندد و سنگ شود. پس این چهارگانه که برشمردیم پذیرای استحالت است و یکی به دیگری تواند بود به استحالت و ایشان را هیولی مشترک است.<sup>(۱۹)</sup>

۱۳۲

ابن‌سینا منکر وجود حیات در عناصر چهارگانه است و معتقد است که تمام موجودات عالم سوای عناصر اربعه دارای حیاتند<sup>(۲۰)</sup> و حجم آنها در مقایسه با افلاک ناچیز است. اصل بدن انسان را نیز همین چهار عنصر تشکیل میدهد و از ترکیب آنها، اخلاط و طبایع بدن پدید می‌آید.



ابن سینا میگوید فعل و انفعال، طبایع اربعه مزاج بدن انسان را تعیین میکند: «مزاج کیفیتی است که از فعل و انفعال کیفیات متضاده که در عناصر وجود دارد احداث میشود.»<sup>(۲۱)</sup> بدین ترتیب که اگر طبایع متضاد در اعتدال کامل باشد، مزاج معتدل است و اگر اعتدال طبایع از بین رود، مزاج بسوی یکی از طبایع متمایل شده و توازی خود را از دست میدهد.<sup>(۲۲)</sup> همچنین رشد و نمو انسان و نیز ذبول و فساد بدن انسان به مزاج او بستگی دارد:

[همچنین] از امتزاج طبایع اصلی اخلاط بوجود می‌آید. بین طبایع از همه مهمتر در تکوین اخلاط حرارت و برودت است. اگر حرارت معتدل باشد، خون بوجود می‌آید و اگر حرارت زیاد شود، صفرا. همچنین اگر حرارت خیلی زیاد باشد و برودت معتدل باشد، بلغم پدید می‌آید و اگر برودت غلبه کند و انجماد پیدا شود، سودا تکوین مییابد.<sup>(۲۳)</sup>

ابن سینا جایگاه عناصر اربعه را بدین نحو مشخص کرده است که ارض (خاک) جسمی بسیط است و موضوع طبیعی آن در وسط کل موجودات میباشد و در طبیعت ساکن است و همه چیز بالطبع بسوی آن حرکت کند و طبیعت آن بارد و یابس است. آب هم جرمی بسیط است که موضوع طبیعی آن بزمین و درون هواست و طبیعت آن بارد و مرطوب است. هوا جرمی بسیط است که موضوع طبیعی آن بالای آب و زیر آتش است و طبیعت آن خار و مرطوب است و بالأخره آتش که جرمی است بسیط و موضوع طبیعی آن بالای همه اجرام عنصری است و طبعش خار و یابس است.<sup>(۲۴)</sup>

### ب) نقش عقل دهم در تحولات عالم تحت القمر

ابن سینا در نظام کیهان‌شناسی خود به نقش عقل فعال در این تحولات حاکم بر عالم تحت‌القمر پرداخته و بیان میکند که این تحولات بطور مستقل انجام نمیگیرد بلکه بستگی به عقل دهم یا واهب‌الصور دارد که موالید عالم کون و فساد را اداره میکند. شیخ چنین مینگارد:

واجب است که هیولی عالم عنصری لازم از عقل آخر باشد و ممتنع نیست که اجرام آسمانی را ضربی از معاونت و یاری دادن باشد اندر آن و آن پسند نیست در استقرار لزوم آن هیولی، تا صورت با وی مقترن نشود و صور آن هیولی هم فیض این عقل است، اما بحسب استعدادهای مختلف که از هیولی

۱۳۳



سال پنجم، شماره چهارم  
بهار ۱۳۹۴  
صفحات ۱۱۹-۱۳۸

اصغر سلیمی نوه، گودرز شاطری؛ مقایسه تطبیقی مفهوم کون و فساد نزد ارسطو و ابن سینا

اوفتد صورت مختلف میشود و مبدأ اختلاف این استعداد مختلف اجرام آسمانی است که از حرکات و هیأت ازین دگر اجرام را از آنچه اندر جهت مرکز است و آنچه نزدیک محیط است، اختلافها پدید می‌آید اندر استعداد و از آن جهت اختلاف حاصل میشود، زیرا چون اختلاف نه از جهت فاعل بود لابد از جهت قابل باشد و علی الجملة به سبب احوالی چند، که از دقیقی آن، اوهام تفصیل آن را اندر نتواند یافت و اگر چه مقبله، باشد مر جمله را، و صور عناصر این چنین که گفتیم پدید آید و اندرین عناصر واج آید، از جهت نسبتی که آنها را افتد با اجرام آسمانی، و آن چیزها که منبعث شود از آن اجرام، که اندران، امتزاجات مختلف پدید آید و ساخته و شایسته شود مر پذیرفتن قوتهای دیگر را، پس آنکه نفس نباتی و حیوانی و نفس ناطقه از آن جوهر عقلی که گفتیم یعنی عقل فعال فایض شود و چون نفس ناطقه پدید آمد، ترتب وجود جواهر عقلی بار ایستاد و نفس ناطقه اگرچه جوهر عقلی است، اما محتاج به استکمال به آلات بدنی باشد، تا مستعد فیض شود از جهت مبادی... (۲۵)

### نتیجه‌گیری

ارسطو در رساله کون و فساد از ضرورت کون و فساد در طبیعت سخن گفته و لازمه دوام و بقا طبیعت را در کون و فساد دانسته است. همه چیز هرچه قدر که به مبدأ کمال خویش نزدیکتر باشند از نظر ارسطو کاملترند و در نتیجه، دوام بیشتری دارند و برعکس، هر چقدر که دورتر باشند به فساد نزدیکتر میشوند. برای ارسطو چون زمان مستمر است، حرکت نیز ضرورتاً باید مستمر باشد، زیرا غیرممکن است که زمان جدا از حرکت باشد. وی ابدی بودن حرکت مستدیر را به ابدی بودن حرکت آسمان نسبت میدهد که رساله در آسمان به این موضوع بیشتر پرداخته است. ابن سینا همانند ارسطو معتقد است که عناصر دائماً به یکدیگر مبدل میشوند و این تبدیل با طرد یک صورت و پذیرفتن صورت جدید انجام میپذیرد. بر اساس اصول فلسفه ابن سینا ۱۳۴ پیدایش عالم را باید نسبت به قدرت موجوداتی قوی که در جریان تکوین آن سهمند در نظر گرفت. عقل اول که بالاترین موجودات است، فقط یک قدرت دارد و آن قدرت علمیه است که به امر حق تعالی دریافت کرده است. نفس که بعد از عقل قرار گرفته است نه تنها دارای قدرت علمیه است که از عقل دریافت میدارد بلکه قدرت شوقیه نیز دارد که بطور مستقیم از امر خداوند به آن رسیده است. از نفس به نوبه خود طبیعت کلیه و عنصر کل به نوبه خود بوجود می‌آیند.





## ضمیمه

### بیان مراتب عالم در خطبه توحید<sup>۱</sup>

ابن سینا پیوستگی و یگانگی عالم کثرت و چگونگی صدور مراتب هستی را از مبدأ در لفاف قیاس ارسطویی و لسان منطقی بنحوی که برای آنانکه با زبان قیاسی مشائی آشنائی ندارند سخت دانسته و در خطبه مشهور توحید به زبانی دیگر قصه آفرینش را بازگو کرده است. در این خطبه غراء که عمر خیام در سال ۴۷۲ هـ.ق آن را به فارسی ترجمه کرد، شیخ الرئیس لحظه‌یی جنبه استدلالی افکار خود را کنار گذاشته و بدون حجاب قیاس و استدلال و با روشی که از طریق فلاسفه یونانی ممتاز است، مراتب عالم و نظم و غایت آن را بطور خلاصه بیان کرده و حدود مراتب عالم را مجسم ساخته است. در این خطبه حکمی و عرفانی شیخ الرئیس پیوستگی و وحدت عالم و صدور و بازگشت همه چیز را از مبدأ و به مبدأ تأکید کرده و هر حرکت و پدیده طبیعی را نشانه‌یی از حکمت صانع دانسته است. در این خطبه ابن سینا مینویسد:

«پاکا پادشاهها دادار ایزد کامگار خداوندی که آغاز همه چیز از اوست و بازگشت و انجام همه چیزها بدوست و ایزد جل جلاله جوهر نیست که به پذیرفتن اعداد متغیر گردد... و ایزد جل جلاله جوهر نیست که نشاید که وصفی وی را و دیگر چیزها را بود به اشتراک و وی زیر هر جنس نبود زیرا که در ذات او تکثر نیست نه به اعتبار عقلی که حد ذات او بدو متکثر شود چون حد بیاض به لونیت و کیفیت و نه به ترکیب اجزاء چون جسم به ماده و صورت. و این اسماء و معانی که بر ایزد اطلاق کنند و بر غیر او چون موجود و اجب اوصافی است لوازم اعتباری که تکثر بدو حاصل نشود چون اکثر اسماء اضافی و سلبی که اگر به سلب ذات متکثر شدی لازم آمدی که هر موجودی را اوصاف بسیار بودی نامتناهی و این محال باشد و عرض نیست که وجود جوهر پیش از وجود عرض باشد و به کمش وصف نکنند که تقدیر ناپذیر باشد و او را نه اجزاء باشد و نه به کیف تا مانند شود و نه به مضاف تا چیزی در وجود با او برابر تواند بود...».

### انحاء آفرینش

۱۳۵ «بباید دانست که مذهب حق آن است که همه ایجادها از خدایست جل جلاله. اگر به ابداع باشد آن ایجادیی یا به احداث و ابداع ایجاد کردنی باشد که ابتدای زمانی دارد ولیکن این بزرگ بدان فعل که آنجا گفته است ابداع خواسته است که فیضان او از ذات باری بود نه از واسطه حرکت و حرکت و زمان را بدو راه نیست تا که زمان از وی بوجود آمده

۱. متن کامل و فارسی این خطبه را سعید نفیسی در کتاب خود (پورسینا، ص ۲۶۰-۳۶۶) چاپ کرده‌اند.

است و از جسمانیات باشد از فلک الاعلی تا مرکز عالم و زمان مقدار حرکت (فلک) اعلی است و تقدیر کردن آن حرکت به تقدم و تأخر دولت و بردن اجسام سفلی در تغیر کردن و فساد از جهه حرکات سماوی است و دهر چون ظرفی است زمان را و دهر بر جمله زمان محیط است و به سبب دهر نسبت ملائکه کنند به زمان و اجرای زمان و زمانیان که ایشان سرمیدند و متغیر نشوند، پس از زمان پدید آمده است که حدکننده او افلاک است و بیرون فلک هیچ موجود نیست نه خلاً و نه ملاً...»

### ماده و صورت در آفرینش

«داداری است که قوت را به فعل آرد، ممکن را واجب گرداند... همچنین ممکن نگردد که جسم بیواسطه از ذات واجب حاصل الوجود گردد، زیرا که جسم مرکب است از ماده و صورت و در ذات ایزد جل و عز هیچ تکثر نیست و هیچ تکثر از واحد بوجود نیاید بیواسطه... وجود جواهر روحانی که در زمان و مکان درنیاید صورتهای محضند که با ماده علاقه و مخالطه ندارند و هیچ معنی به قوه دریشان نیست بلکه همه بسیطند و سرمدی و به مطالعه ایزد شریف گشته‌اند. ایزد مثال الوجود در ذات ایشان نهاد تا افعال او ظاهر گشت، پس هر یکی را بوجوب وجود که از ایزد یافته بود واسطه وجود ملکی گشت و با مکان وجود که از خود داشت واسطه وجود فلکی گشت و افلاک پدید آمد اجسامی خداپرست و نورانی که اشکال آن فاضلترین اشکال است... و صورتهای بهترین صورست که نه نظر دارد و نباید دانستن که هر جسمی سماوی که او حرکت وضعی کنند نوعی دیگرست و از نوع او جز شخص او نتواند بود و کون و فساد نپذیرد، بالاترین افلاک فلک النهارست و فلک البروج که معدل کل استواست و تعویج.

و اگر همه فلک بودی و ستاره نبودی زیادی اوقات کون و فساد این عالم سفلی مختلف نشدی و اگر همه ستاره بودی و فلک نبودی زیادی روشنی علت‌های کون و فساد تباه کردی و اگر فلک البروج از معدل النهار (میل) نداشتی احوال همه عالم یکسان بودی و ترتیب و نظام نبودی.»

### ۱۳۶ پدید آمدن چهار رکن عالم کون و فساد

«پاکا، خدایا، هم چنانکه قوت نامتناهی است وجودت در دادن وجود هیچ باقی نگذارد و ممتنع بود که نامتناهی به یک بار موجود گردد مگر پراکنده، پس هیولی را ابداع کردی که قوت او را پذیرفتن نامتناهی است همچون قوت تو در دادن و دانستی که کون و فساد تمام نگردد آلاً بگردد دارنده و پراکنده و خداوند انقیادی که بدان منقاد شود فاعل کون را و عاصی گردد فاعل فساد را، پس گرمی پراکنده کننده آفریدی و سردی گردآورنده



و رطوبت انقیاد را و یبوست عصیان را، پس ازین چهار رکن چهار رکن نخستین بیافریدی چون آتش و هوا و آب و زمین و گرمترین برجای برترین فرود آوردی از بهر آنکه اگر سردترین آنجا بودی گرم گشتی به حرکت فلک و هیچ کاین نماندی که نه تباه شدی از جهت غلبه گرمی به دیگر عناصر به قوت و جایگاه و این سه عنصر بالایی را بیرنگ آفریدی و اگر نه شعاع را راه ندادی تا دریشان بگذشتی».

### آفرینش جماد و نبات و حیوان

«باید دانستن که این سخن مجازی است از بهر آنکه شعاع را انتقال کردن و در چیزی گذاشتن نبود و لکن چون جسم در برابر جسم روشن پذیر باشد که میان ایشان جسمی بی رنگ باشد تا جسم روشنی پذیر مستعد روشنی پذیرفتن شود و ایزد تعالی روشنی در وی بیافریند و لمیت این سخن عقل بشری نتواند دانستن، بلکه لمیت حقیقی هیچ چیز را نتواند دانستن. و زمین را رنگی دادن میان سپیدی و سیاهی تا روشنی پذیر باشد، چون روشنی گرم گردد گرمی غریزی که این گرمی سبب وجود صورتهای طبیعت است و ازین عناصر بسیار مرکبات بیافریدی از جماد و معادن و نبات و حیوان و مردم و هر یکی را در شرف حدی دادی محدود. و غرض در آفرینش این ارکان مردم بود و از فضاله او دیگر چیزها را بیافریدی تا هیچ چیز از هیچ چیز پذیرنده فایت نشود و همه موجودات به حق خویش برسند...».

### امکان اشرف در نظام آفرینش

«در سلسله نظام مبدأ هر چیز میان او و میان ایزد تعالی واسطه کمترست شریفترست و در سلسله نظام معادی هر چه که میان او و هیولی واسطه بیشترست او شریفترست. پس پدید آمد که همه موجودات در تمامی و نیکویی در نوع خویش یکیند و تفاوت در شرف افتاده است، نه آنکه یکی اولی تر بود به وجود از دیگر. و مردم را زبان گویا دادی که اگر پاکیزه گرداند به علم حق و عمل خیر مانند ملائکه گردد و ثواب عظیم یابد و چون مزاج نوع انسان معتدل بود و اضداد نداشت مانند اجرام سماوی گشت در پذیرفتن نفس ناطقه و چون از ماده مفارقت یافت مانند ملائکه گشت در ادراک معقولات و در بساطت تا بقای جاویدی او را لازم آمد. خداوند ما و آفریدگار ما خداوند و آفریدگار مبادی، ما تو را جویم و تو را پرستیم و از تو خواهیم و توکل بر تو کنیم که آغاز همه چیزها از تست و بازگشتن همه چیزها به تست «والحمد لله اولاً و آخراً».

۱۳۷



## پی نوشتها:

1. *The Works of Aristotle*, translated into English by Harold H. Joachim, vol. II de, Generatione et Corroptione, Oxford, pp. 517-518.
2. *Ibid.*, p. 523.
3. ارسطو، در کون و فساد، ترجمه اسماعیل سعادت، ص ۵۸.
4. *The Works of Aristotle*, p. 526.
5. *Ibid.*, p. 528.
6. *Ibid.*
7. *The Works of Aristotle*, Book II, p.539.

۸. در کون و فساد، ص ۹۸.
۹. همان، ص ۹۹-۱۰۱.
۱۰. همان، ص ۱۰۵.
۱۱. همان، ص ۱۰۶.
۱۲. همان، ص ۱۱۰-۱۱۲، ۱۲۱ و ۱۲۲.
۱۳. همان، ص ۱۲۸.

14. *The Works of Aristotle*, Book II, p. 553.

15. *Ibid.*, p. 554.

۱۶. ابن سینا، طبیعیات شفا، ترجمه ابراهیم دادجو، ص ۱۴۵؛ ارسطو، فن سماء طبیعی، ترجمه محمدعلی فروغی، ص ۳۸۴.
۱۷. ابن سینا، دانشنامه علائی، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
۱۸. همو، الاشارات و التنبیها، ترجمه حسن ملکشاهی، ص ۴۶.
۱۹. همان، ص ۴۷.
۲۰. نصر، سید حسین، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۳۹۰.
۲۱. ابن سینا، القانون فی الطب، ترجمه عبدالرحمن شرف کندی، ص ۷.
۲۲. نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، ص ۳۹۳.
۲۳. همان، ص ۳۹۵.
۲۴. القانون فی الطب، ص ۷.
۲۵. دانشنامه علائی، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

## منابع فارسی:

۱. ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ترجمه حسن ملکشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۷.
۲. \_\_\_\_\_، دانشنامه علائی (بخش الهیات) همدان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و دانشگاه بوعلی سینا، ج ۲، ۱۳۸۳.
۳. \_\_\_\_\_، طبیعیات شفا، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۴. \_\_\_\_\_، القانون فی الطب، ترجمه عبدالرحمن شرف کندی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
۵. ارسطو، فن سماء طبیعی، ترجمه محمد علی فروغی، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۶.
۶. \_\_\_\_\_، در کون و فساد، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
۷. نصر سید حسین، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۹.
۸. مسگری، احمد؛ عسکری، علی اکبر، «ماده اولی و تبیین کون و فساد در فلسفه ارسطو»، دوره ۴۰، ش ۱، تابستان و پاییز ۱۳۹۱.

## منبع انگلیسی:

1. *The Works of Aristotle*, translated into English, vol. II, de Generatione et Corroptione, by Harold H. Joachim, Oxford.

